

بررسی و مقایسه مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی فارابی و غزالی

fooladi@iki.ac.ir

محمد فولادی / استادیار گروه جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

کیومرث حیدریان / دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم kh.1342@yahoo.com

پذیرش: ۹۵/۶/۲۲

دریافت: ۹۴/۱۱/۲۵

چکیده

هدف تعلیم و تربیت و اینکه انسان محصل نهایی تعلیم و تربیت باید چگونه انسانی باشد، همواره از موضوعات مهم و بحث‌برانگیز بوده، اندیشه‌های تربیتی بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است. این مقاله به روش تحلیلی - توصیفی، مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی فارابی و غزالی را بررسی می‌کند. در مبانی هستی‌شناسی فارابی، خداوند را به عنوان عقل کل، واجب‌الوجود و سازنده جهان و نظم و هماهنگی آن به ذهن انسان متبادر می‌کند. از نظر وی، برای رسیدن به این هدف در معرفت‌شناسی، باید انواع معرفت را در نظر داشت. در نظام ارزش‌شناسی فارابی، مقصود انسان رسیدن به سعادت است که برای نیل به آن، نیازمند شناخت عواملی است که در گرو انجام رفتار صحیح، و انجام رفتار صحیح مشروط به آن است، و از طریق تعلیم و تربیت، باید تمام ظرفیت‌های وجودی انسان شکوفا شود. غزالی در هستی‌شناسی، به خدامحوری و غایت‌مندی آن معتقد است. همچنین انسان در معرفت‌شناسی، از راه آموزش متعارف در مدارس به شناخت دست می‌یابد که این کار به یاری عقل و حواس صورت می‌گیرد. وی به تربیت اخلاقی توجه داشت و مبنای فلسفه آموزش را تحقق سعادت انسان می‌داند.

کلیدواژه‌ها: فارابی، غزالی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی.

مقدمه

نظریات دو تن از مریبان مسلمان و صاحب نظر، حکیم ابونصر فارابی و امام محمدغزالی را بررسی می‌کنیم. فارابی به عنوان اولین فیلسوف بزرگ اسلامی و مؤسس فلسفه اسلامی، توانست نظام تربیتی کارآمدی با اندیشه‌های بلند تربیتی پایه‌گذاری کند. این در حالی است که این فیلسوف بزرگ در کشور ما کمتر به عنوان یک مربی شناسایی و معرفی شده است. بیان آراء وی از چند نمونه تجاوز نمی‌کند و در همان‌ها نیز از ورود به عمق مبانی تعلیم و تربیت وی اجتناب شده است. همچنین غزالی با بررسی عقاید حکما و فلاسفه و کاوش عمیق در حقایق مذاهب و آیین‌های گوناگون، تربیت را امری تکوینی می‌دانست که هدف آن ایجاد خلق نیکو در انسان است. بنابراین، با توجه به موضوع بحث، که معطوف به بررسی و مقایسه مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی فارابی و غزالی است، به روش توصیفی - تحلیلی، مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی این دو متفکر در سه بخش هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی، که اساساً شکل‌دهنده نظام تربیتی است، تبیین گردیده است.

فارابی و مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی‌اش

ابونصر محمد فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی و ملقب به «معلم ثانی» در سال ۲۵۹ق در روستای «وسیج» از شهرستان فاراب، در ترکستان ماوراءالنهر متولد شد و در سال ۳۳۹ در دمشق وفات یافت (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۷، ص ۶). وی به منظور کسب علوم و معارف، در دوره جوانی در زمان خلافت عباسیان به بغداد رفت و به تحصیل منطق، صرف و نحو، فلسفه، موسیقی، ریاضیات و سایر علوم عصر خویش پرداخت. پس از تحصیلات در بغداد، به حران رفت و در حلقه درس یوحنا بن

جایگاه تعلیم و تربیت در جهان امروز روشن است. انسان از طریق تربیت‌پذیری، گوهر وجودی‌اش تنها با تربیت به کمال می‌رسد. ارزش وجودی آدمی به میزان برخورداری او از تعلیم و تربیت وابسته است. تعلیم و تربیت یکی از اساسی‌ترین فعالیت‌ها و از بنیادی‌ترین مسائل مطمح نظر اندیشمندان مسلمان، علمای اخلاق و فلاسفه بوده است. اینکه غایت تعلیم و تربیت و انسان محصول نهایی آن باید چگونه انسانی باشد، همواره موضوعی مهم و بحث‌برانگیز بوده است. از این رو، تحقیق و تفحص در حقیقت و طبیعت انسان از اساسی‌ترین اموری است که در فلسفه تربیت بدان توجه می‌شود. امروزه در همه جوانب تعلیم و تربیت، بحث‌هایی تازه مطرح می‌شود، به گونه‌ای که همگام شدن نظام تربیتی هر جامعه با پیشرفت‌های جدید، نشانه افتخار و غرور آن نظام تعلیم و تربیت شمرده می‌شود. اما پیشرفت جنبه‌های گوناگون تعلیم و تربیت، این امر مهم را از توجه و تأسی به آراء فلاسفه بزرگ تعلیم و تربیت، بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیرا تفکر، زمان‌پذیر نیست. در این زمینه، فلاسفه مهم‌ترین نقش را در تدوین مکاتب تربیتی ایفا کرده‌اند. در حقیقت، فلاسفه با ارائه آراء تربیتی خود اهداف و غایات آن و نیز به چالش کشیدن اندیشه‌های تربیتی دیگر، همواره مؤثرترین عامل بر روند شکل‌گیری نظام تعلیم و تربیت بوده‌اند، به گونه‌ای که امروزه نیز برای انتخاب و گزینش اهداف تربیتی، باید برخی از بنیان‌های فلسفی را پذیرفت. اگر بخواهیم برای تربیت نسل امروز طرح و برنامه‌ای مدون تهیه کنیم باید از نظریه‌ها و توصیه‌های اندیشمندان بهره ببریم. در فرهنگ گذشته ما، آثار زیادی از اندیشمندان در زمینه تعلیم و تربیت برجای مانده است. در این تحقیق، برای رسیدن به نتایج مطلوب، با محدود کردن بحث، تنها

الف. هستی‌شناسی

۱. **واجب‌الوجود:** فارابی در نظام درجه‌بندی هستی، شش مبدأ را در شش درجه بیان می‌کند: سبب اول «واجب‌الوجود»؛ سبب دوم عقول ده‌گانه و سبب سوم عقل فعال که سه درجه اول از هستی بوده و مادی نیستند. سه درجه نفس، صورت و ماده درجات پایین‌تر هستی بوده و با ماده به هم آمیخته‌اند. مراتب وجود در فلسفه فارابی، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که از سبب اول (واجب‌الوجود) شروع می‌شود و با «قمر» پایان می‌یابد. بنا بر نظریه «فیض» در نظام فکری فارابی، تمام موجوداتی که از سبب اول به وجود آمده‌اند، به واسطه فیض او، هستی یافته‌اند (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۱۲) و همه موجودات وجود خود را از خداوند دریافت می‌کنند و او با فیض خود وجودشان را افاضه می‌کند (همان، ص ۴۷-۴۸).
 فارابی معتقد است: خداوند مبدأ خلق و صدور تدریجی فیض به موجودات بوده و در همین حال، متضمن معنای قدم عالم است. در اندیشه تعلیم و تربیت فارابی، خداوند به عنوان عقل کل، واجب‌الوجود و سازنده جهان مطرح است و نظم و هماهنگی موجود در جهان را به ذهن انسان متبادر می‌کند. وی برای رسیدن به این هدف، به تعلیم و تربیت افراد معتقد است (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۲۴).

۲. **جهان:** فارابی برای تفسیر نظام هستی و رابطه آن با آفریدگار، از عناصر جهان‌شناختی ارسطویی (سلسله عقول و فلک‌های چندگانه) و نوافلاطونی (نظریه «فیض» یا «صدور») استفاده کرده است. برخی از این مراتب در عالم ماورای قمر و برخی در عالم مادون قمر هستند. سیر نزولی ادامه یافت تا ده عقل و نه فلک پدید آمد. عقل دهم را «عقل فعال» و فلک نهم را «فلک قمر» گویند. در عالم تحت قمر، از ترکیب عناصر چهارگانه و با تدبیر عقل دهم، در سیری صعودی - به ترتیب - معدنیات، گیاهان،

حیوان حاضر شد و سپس به بغداد در حلقه درس منطق و فلسفه ابوبشر متی بن یونس، حکیم نصرانی، شرکت کرد. فارابی در جست‌وجوی مسائل عصر خود بود و با استفاده از شیوه و مفاهیم فلسفه یونانی و اتحاد و انحلال آن با تعلیمات دینی، فهم بهتری از دیانت را ارائه کرد (میرزامحمدی، ۱۳۸۴، ص ۱۲). فارابی وضعیت سیاسی - اجتماعی عصر خود را رضایت‌بخش نمی‌دانست. بنابراین، به فکر اصلاح برآمد و در مقام یک فیلسوف، ایده «مدینه فاضله» را ارائه نمود (همان، ص ۱۳).

تحولی که در طی قرن سوم و چهارم بر اثر جنب‌داری حاکمان از برخی مذاهب و مکتب‌ها و زایش مکتب‌ها و مذهب‌ها، از جمله اشعریان و تصوف و حرکت علمی در زمینه علوم گوناگون (کیلانی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵) در مفهوم نظریه تربیتی در اسلام رخ داد، رویکردهایی تربیتی بود که در پدید آمدن حوزه‌ها و دامنه‌های تربیت و امور درسی تازه اثرگذار بودند. طبیعی بود که آثار این فضای علمی، فکری، اجتماعی و اقتصادی بر مفاهیم تربیتی بازتابش یابد، ولی حنبلیان اعلام داشتند واجب است به آنچه از سلف به ما رسیده، بسنده کنیم (ابن ابی‌یعلی، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۱۸-۳۰).

فارابی با فلسفه یونانی انس پیدا کرد، ولی خود وی اهل آزمون و تعقل بود و به آموختن صرف الفاظ و عبارات استادان یونانی اکتفا نکرد. او با آثار افلاطون آشنا و بهترین ارسطوشناس زمان خود بود (داوری اردکانی، ۱۳۷۴، ص ۱۴).
 دبور معتقد است: فلسفه فارابی نه به مکتب طبیعیان بغداد، بلکه به مکتب منطقیان مرو، که به مسائل مابعدالطبیعیه بیش از فلسفه طبیعی گرایش داشتند، متمایل است (دبور، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴). فارابی به فکر اصلاح وضعیت سیاسی - اجتماعی عصر خود برآمد و در مقام یک فیلسوف، مبانی فلسفی و ایده «مدینه فاضله» را ارائه نمود.

ارادی خاصی که برخی فکری اند و برخی بدنی، به کمال و سعادت فرجامین می‌رسد. افعالی می‌تواند انسان را به سعادت مطلوب برساند که ارادی باشد و به اختیار انسان صورت گیرد (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۰۵).

انسان در اندیشه فارابی با داشتن اراده و اختیار و نیز ظرفیت نیل به کمال و سعادت، تنها در اجتماع است که می‌تواند خود را از نقص به کمال برساند. فارابی همچون افلاطون عقیده دارد که انسان به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را تأمین کند و به زندگی خود ادامه دهد، بلکه در مدینه زندگی می‌کند (میرزامحمدی، ۱۳۸۴، ص ۳۵). رئیس مدینه فاضله، که حاصل اصلی نظام تعلیم و تربیت فارابی است و هدف اصلی وی پرورش چنین فردی برای هدایت جامعه است، طی مراحل معرفتی، به این مرحله می‌رسد (همان، ص ۸۳).

ب. معرفت‌شناسی

شناخت و معرفت از نگاه فارابی، به «حسی»، «خیالی» و «عقلی» تقسیم می‌شود (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۹۰) و معرفت حقیقی همان معرفت عقلی است که در همه زمان‌ها صادق و یقینی است و احتمال کذب در آن نمی‌رود (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۵۲-۶۳). فارابی از یک سو، برای دستیابی به معرفت، ابزارهای گوناگون را در نظر می‌گیرد، و از سوی دیگر، برای معرفت انسان غایت و نهایی قایل است و آن غایت همان نیل به سعادت است. معرفت و کسب شناخت در نزد فارابی، سلسله‌مراتبی است که نازل‌ترین مرحله آن، معارف فطری، و بالاترین مرحله آن معرفت عقلانی و شهودی است.

۱. معرفت فطری: فارابی معارف سرشتی را می‌پذیرد و آنها را «معقولات اولیه» می‌نامد. این‌گونه معارف در همه انسان‌های سالم ذهن وجود دارد، و حتی اگر کسی به زبان

جانوران و در نهایت، انسان پدید آمد (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۳۷-۲۰). در این رابطه، تعلیم تربیت باید زمینه شناخت جهان و سازنده آن و هرچه را در آن است، به شاگردان بدهد (فارابی، ۱۹۶۴، ص ۷۰-۷۲).

۳. انسان: فارابی موجودات جهان را از لحاظ ماهوی، به دو دسته تقسیم می‌کند:

اول موجوداتی که از ابتدا تمام قابلیت‌هایشان به صورت بالفعل است و بدون دخالت اراده، از غرض موجود اول پیروی می‌کنند.

دوم موجوداتی که قابلیت آنها از ابتدا بالفعل نیست، بلکه برای ظهورشان نیرویی لازم است. البته این نیرو در ذات آنها نهفته شده است تا آنها را به سوی کمال هدایت کند. انسان جزو دسته دوم است که کمال او با جدایی از ماده به تحقق می‌رسد. انسان موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی است، و روحش اشرف از بدن اوست (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۲۴). از نظر فارابی، نفس انسان ماهیتاً روحانی نیست و قوام آن به بدن است، اما نفس فی‌ذاته قابلیت جدایی از ماده و حرکت به سوی کمال را دارد (فارابی، ۱۹۶۴، ص ۷۳). به نظر فارابی، بدن مانند ابزار در اختیار روح است. روح (نفس) فاعل خیر و شر است. نفس هنگامی در سلامت است که خیر و نیکی از آن برآید. هرگاه از نفس شر و گناه سرزند، بیمار است. فارابی می‌گوید: نفس انسان پنج قوه دارد و ناطقه عملی خادم ناطقه نظری است، و ناطقه نظری انسان را به سعادت می‌رساند (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۰۶). کمال انسان در سعادت اوست (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۸۱). سعادت در آن است که نفس به مرحله‌ای از کمال وجودی برسد که برای دوام خود، به ماده نیاز نداشته باشد. در چنین حالتی، انسان جاودان خواهد ماند، اما مقامش فروتر از عقل فعال است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۵-۴۶). انسان از راه افعال

۳. **معرفت عقلانی:** پایه نظری عقل در نظر فارابی، ارتباط عقل انسان با عالم غیرمادی نهاده شده است که این ارتباط از طریق عقل فعال صورت می‌گیرد. عقل انسان دارای سه درجه سلسله‌مراتبی بوده و از پایین به بالا عبارت است از: اول. مرتبه هیولایی بالقوگی (عقل بالقوه)؛ دوم. عقل بالفعل؛ و سوم. عقل مستفاد که عرصه کاری آن در اتصال و ارتباط با عقل بالفعل است. حرکت از مرحله قوه به فعل در عقول انسان، توسط عقل فعال انجام می‌گیرد که جزو عقول بشری نیست (فارابی، ۱۹۶۴، ص ۷). از این رو، در ارتباط میان تعلیم و تربیت فارابی با نظریه عقل وی نیز بحث اصلی ایجاد آمادگی در انسان برای حرکت از عقول پایین تر (بالقوه، بالفعل، مستفاد) به عقل فعال است. این کار در ارتباط با هدف اخلاقی تعلیم و تربیت فارابی نیز مطرح می‌شود؛ زیرا برای نیل به مرحله کسب فیض از عقل فعال، جان و روح فرد نیز باید تهذیب گردد.

۴. **معرفت اشراقی:** از دیدگاه فارابی، معرفت نوعی روشنائی و بارقه الهی است و نظریه معرفت او ثمره اتصال عقل با وحی و الهام و امتزاج روان‌شناسی و اخلاق و جهان‌شناسی است (مدکور، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۵۴). معرفت اشراقی به نظر فارابی بر کشف و شهود و ذوق عرفانی مبتنی است و از راه اتصال شهودی و علم حضوری به دست می‌آید که ممکن است فیضی باشد که از طریق عقل فعال به قوه متخیله آدمی افاضه شده و یا نور الهی باشد که خداوند در قلوب اولیای خویش وارد می‌کند (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۱۲ و ۱۴۳). بدین‌رو، هدف اصلی اندیشه‌های تربیتی فارابی در معرفت‌شناسی، هدایت شاگرد از مرحله عقل بالقوه به مرحله عقل فعال است تا قابلیت کسب فیض پیدا کرده و به بالاترین مراحل تعلیم و تربیت برسد.

آنها را انکار کند، در ذهن نمی‌تواند منکر آنها شود (فارابی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۲). این معرفت‌ها برای هر انسانی از آغاز تولد، به نحوی غریزی حاصل می‌شود (فارابی، ۱۹۸۷، ص ۸۱-۸۲). معقولات اولیه مشترک میان انسان‌ها سه‌گونه است: احکام عقل عملی (تصدیق حسن و قبح افعال)؛ احکام عقل نظری که موجب شناخت موجودات می‌شود؛ دسته‌ای هم مهارت‌های عملی است (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۰۳). انسان تنها با بدیهیات نمی‌تواند به شناخت بی‌خطا دست یابد. وی برای دستیابی به چنین روشی، آموزش منطق صوری را لازم می‌داند (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۵۱) و آن را بر هر آموزشی مقدم می‌دارد (فارابی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸-۸۱). بدین‌رو، در ارتباط با معرفت فطری، مدرسه و معلم باید زمینه‌ای ایجاد کنند که شاگرد معلومات بالفطره خود را شکوفا کند.

۲. **معرفت حسی:** فارابی حواس ظاهری و باطنی را منبع آغازین معرفت می‌داند و تصریح می‌کند: از طریق حواس، انسان معارف را تحصیل می‌کند و ادراک کلیات هم به وسیله احساس کردن جزئیات به دست می‌آید (همان، ص ۳۸). بنابراین، یکی از اهداف تعلیم و تربیت، به‌ویژه هدف تربیت اولیه (بدنی و هنری)، تقویت و ایجاد نظم در جسم و روان است. قوه ناطقه به نظر فارابی، فصل ممیز انسان از حیوان است و بر سایر قوا ریاست و برتری دارد. فارابی قوای ناطقه و متخیله را محل دریافت فیوضات الهی می‌داند که این فیض از طریق عقل فعال صورت می‌گیرد. او بر این باور است که اگر فیض عقل فعال شامل هر دو جزء قوه ناطقه (نظری و عملی) شود، انسان حکیم و فیلسوف و خردمند و متعقل کامل است، و اگر فیض عقل فعال علاوه بر ناطقه به قوه متخیله نیز افاضه شود، او نبی و منذر خواهد بود و این انسان در کامل‌ترین مراتب انسانیت قرار خواهد گرفت (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۲۵).

ج. ارزش‌شناسی

۴. فضیلت: یکی از مفاهیم اساسی در فلسفه فارابی

«فضیلت» است. وی در تعریف آن گفته است: زمینه‌های طبیعی و استعدادهایی که در وجود آدمی به صفات نیکو گرایش دارد. این تعریف بیشتر درباره فضایل اخلاقی است. همچنین می‌گوید: هرگاه استعداد طبیعی به سوی افعال نیکو گرایش داشته باشد و آن افعال تکرار شود و به واسطه عادت، در نفس ویژگی‌هایی به وجود آید که به واسطه آن ویژگی‌ها، فرد کارهایی انجام دهد که مستحق مدح و ذم باشد، آن ویژگی‌های ایجادشده به واسطه عادت را «فضیلت» گویند (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۳۱-۳۲). حصول فضایل نظری از طریق تعلیم میسر می‌شود و ایجاد فضایل خلقی با تأدیب ممکن می‌گردد (داوری اردکانی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸-۱۶۰).

۵. اخلاق: فارابی اخلاق عملی را اخلاقی (خوب یا بد) می‌داند که به صورت ملکه درآمده باشد و به آسانی از فاعل سرزند و موجب لذت و خشنودی وی شود (فارابی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۶). فارابی اخلاق را تغییرپذیر می‌داند و آن را (جمیل یا قبیح) اکتسابی می‌شمارد و معتقد است: انسان خلقی را که ندارد، می‌تواند کسب کند و اگر خلقی به دست آورده است می‌تواند آن را دگرگون سازد (همان، ص ۵۵-۵۶).

۶. ملاک فعل اخلاقی: فارابی فعلی را جمیل یا خیر می‌داند که مقید به حد وسط و از افراط و تفریط به دور باشد. افراط و تفریط برای نفس و جسم هر دو زیان‌بار است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶-۳۹). فارابی اندیشمندی با تفکر نظام‌مند و غایت‌گراست. غایت انسان به نظر او، رسیدن به سعادت از طریق قرار گرفتن در مسیر صحیح تعلیم و تربیت است. رسیدن به سعادت برای انسان، در گرو رفتار صحیح، و انجام رفتار صحیح نیازمند شناخت آن است، و شناخت آن به شناخت سعادت مربوط می‌شود

۱. ارزش: ارزش‌شناسی فارابی را نمی‌توان از شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی او جدا کرد. در تفکر نظام‌دار فارابی، ارزش‌ها جایگاه والایی دارند. فارابی فیلسوفی غایت‌گراست و جهت‌گیری فکری او همه اجزای فلسفه وی بر غایات استوار است. او در کنار توجه به هستی و معرفت، به حقایقی مانند کمال، سعادت، خیر و فضیلت اعتقاد دارد و در نظام هستی، همه چیز را هدفمند می‌بیند که به سوی غایتی در حرکت است (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱). غایت هستی و سعادت انسان نیل به خداست. بنابراین، ارزشمندی یک عمل نزد فارابی عبارت از نزدیکی آن به خداوند و نقشی است که آن فعل در رساندن انسان به سعادت دارد. انسان با وجود اراده و عقل، باید در راه کسب فضایل و دوری از رذایل گام بردارد و در این راه تلاش کند. سعادت به نظر فارابی، عبارت از خیر مطلق است (فارابی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۷).

۲. سعادت: سعادت در نظر فارابی، صعود انسان به سوی خالق جهان است و در این راه، از عقل فعال استفاده می‌کند. سعادت نزدیک‌ترین مرحله به عقل فعال است (فارابی، ۱۹۶۴، ص ۳۶).

سعادت رسیدن نفس انسان به کمال وجود، به جایی است که دیگر برای قوام خود نیازمند ماده نباشد (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۸۵-۸۶). فارابی نیل به سعادت را مستلزم تعاون و زندگی در مدینه فاضله دانسته است.

۳. کمال: از دیدگاه فارابی، انسان از ابتدا کامل نیست، بلکه زمینه‌هایی در وجود او نهفته شده است که به صورت تدریجی برایش حاصل می‌شود (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۰۵). انسان می‌تواند با استفاده از عقل فعال و دستیابی به علوم و معارف، و قرار گرفتن در محیط اجتماعی مناسب و با همکاری با دیگران، راه کمال را طی کند (فارابی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۳).

طابران طوس، یکی از بزرگترین متفکران تاریخ فلسفه اسلامی است که به وی «حجت‌الاسلام» لقب داده‌اند (شیخ، ۱۳۶۹، ص ۱۵۸). غزالی، فقیه، متفکر، متکلم اشعری و از ائمه مشهور شافعی است. وی صاحب آثار مشهور در فقه و اصول و فلسفه است. لقب «غزالی» برگرفته از پیشه پدر اوست (کاوندی، ۱۳۹۰، ص ۶۴-۴۵). غزالی علوم ابتدایی را در شهر تولدش فراگرفت، سپس به نیشابور سفر کرد تا نزد امام‌الحرمین جوینی (م ۴۷۸) فقه بیاموزد. نظام‌الملک (م ۴۸۵) او را به خود نزدیک کرد و در سال ۴۸۴ تدریس در مدرسه نظامیه بغداد را به او داد. برجسته‌ترین نشانه‌های تحولی که در قرن پنجم هجری در مفهوم نظریه تربیتی در اسلام روی داد، به دست اشعریان سه گانه: ماوردی، خطیب بغدادی و غزالی صورت گرفت. این سه در نهایت، توانستند نظریه‌ای تربیتی را ترسیم کنند که با اصول موجود در قرآن کریم و سنت شریف سازگار باشد. غزالی از علم کلام و روش و مذهب متکلمان آغاز کرد، سپس به فلسفه و مذهب اسماعیلیه پرداخت تا سرانجام به مذهب صوفیان رسید (کیلانی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۸-۲۲۷). سلجوقیان از میان مذاهب اهل سنت (جنبلیان و محدثان و حنفیان در بند تفکر استادی خود بودند)، اشعریان را انتخاب و مدرسه «نظامیه» برای آنها ساختند. این فعالیت‌ها بر شفاف‌سازی مفهوم تربیتی تأثیر بسزایی گذاشت (ابن‌عساکر، ۱۳۴۷ق، ص ۱۰۸).

غزالی شک و تردید درباره همه چیز را سرآغاز کار خود قرار داد. وی در همه حالات و آثار خود مرجعی جز قرآن و حدیث نمی‌شناسد. به همین سبب، غزالی را نمی‌توان «فیلسوف» به معنای مصطلح آن دانست؛ زیرا او با فلاسفه مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر داشت، تا جایی که آراء فلاسفه پیش از خود را رد کرد (بختیاری نصرآبادی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۱۹۴). غزالی با اعتقاد به وجود خدا

(فارابی، ۱۹۸۷، ص ۱۸۰). همچنین آنچه انسان را به سعادت می‌رساند افعال نیکوست و افعال از فضایل نشئت می‌گیرند و این رابطه دوسویه است (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۳۰).
۷. اجتماع: خداوند انسان را چنان آفریده که برای رسیدن به کمالات درخور خود، نیازمند مقدماتی است که به تنهایی نمی‌تواند آنها را برآورده سازد. از این رو، نیازمند یاری دیگران است، و لازمه پاسخ به این نیاز، تشکیل اجتماعات و گروه‌های انسانی است (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۷). فارابی بر این باور است که رسیدن به خیر افضل و کمال نهایی از کوچک‌ترین جامعه کامل، یعنی مدینه آغاز می‌شود؛ زیرا مدینه، که جامعه کامل کوچک است، نخستین جامعه انسانی است که سعادت انسان را تأمین می‌کند (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۱۷۹). مدینه یا فاضله است یا غیرفاضله (همان، ص ۱۹۳-۲۲۵)، و مدینه فاضله مدینه‌ای است که هدفش سعادت واقعی اهالی است و شهروندان آن به کمالات و لذاتی برتر از دیگران می‌رسند (همان، ص ۱۹۳-۱۹۴). برای فارابی، تعلیم و تربیت امری دولتی است. می‌گوید: دولت‌ها موظفند اخلاقیات مردم را اصلاح کنند و برای ترویج ارزش‌ها در جامعه بکوشند و باید شهروندان و جامعه را به سوی سعادت سوق دهند؛ همه شهروندان را ارشاد و هدایت کنند. برای فارابی، مدرسه مکانی اجتماعی (دولتی) است (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۳۰؛ همو، ۱۹۹۱، ص ۱۱۸-۱۴۶). رئیس مدینه فاضله مسئول آموزش شهروندان است، و مستقیم یا غیرمستقیم به این وظیفه عمل می‌کند و تعلیم و تربیت را در خدمت مدینه فاضله قرار می‌دهد تا به سعادت واقعی برسند (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۲۹-۱۳۰).

غزالی و مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی‌اش

ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) متفکر ایرانی متولد

به عنوان غایت نهایی عالم و اهمیت ندادن به دنیای ظاهر، در سلک نوافلاطونیان قرار می‌گیرد. در ذیل، برای درک بهتر مبانی اندیشه‌های تربیتی او، آنها را ذکر می‌کنیم:

الف. مبانی هستی‌شناسی

۱. **واجب‌الوجود:** غزالی با نگرش کلامی و فلسفی خود، وجود را موضوع علم کلام و بزرگ‌ترین حقیقت خواسته شده می‌داند. وی که بیشتر به ماهیت هستی مشغولیت داشت و نه بود آن، «وجود» را مفهومی مفرد و بسیط می‌داند، نه ماهیتی ترکیبی با ذاتیات چندگانه، بلکه به نظر او، آشکارترین مفاهیم است و شرح و شناخت همه چیز بر شناخت آن استوار است. غزالی وجود را فاقد تعریف منطقی (تعریف به حد و رسم) می‌داند. به نظر او، هرچه هست جز تعریف لفظی نیست؛ زیرا وی وجود را از بدیهیات می‌داند که حقیقت آن فطری و بی‌نیاز از تعریف است (غزالی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۵). غزالی در شرح نظریه خود، در روندی فرارونده از طبیعت تا خداوند را می‌کاود تا معلوم دارد در این میان، نور حقیقی کدام است؟ و تصریح می‌کند که هرچه از طبیعت به عالم معنا و ملکوت نزدیک می‌شویم، حیثیت نوری پدیده‌ها را شدیدتر و اصیل‌تر می‌یابیم، تا در نهایت، در گام آخر به نوری می‌رسد که علت صرف و ذات واجب است «نورالانوار». بنابراین، نگرش غزالی به هستی وحدت‌گراست و در قالب این نگرش، انسان به عنوان جزئی از کلی سازوار و هماهنگ و هم‌آغاز و هم‌فرجام، به جهان می‌نگرد و مشتاق است که خود را هماهنگ با آن کل معنادار، به غایت هستی، که همان مبدأ آن است، برساند (رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۳۵-۳۶).

خداوند فعال مایشاء جهان است. همه چیز از او ناشی می‌شود. خداوند را نمی‌توان دید؛ زیرا او در ۷۰ پرده

پوشیده شده است، و اگر این پرده‌ها هم برافتند شدت نور وجود او عالم را می‌سوزاند. غزالی با وحدت وجود، یعنی یگانگی خدا و عالم مخالف، و معتقد است: خداوند همه چیز است و وجودی حقیقی جز او نیست. بقیه سایه‌ای از وجودند (گلستانی، ۱۳۵۰، ص ۳۸۵-۳۸۶). غزالی بر مبانی قانون «سببیت» می‌گوید: حادث برای آنکه ایجاد شود، نیازمند سببی است و عالم حادث است. پس برای آنکه ایجاد شود محتاج سبب است (الجر و الفاخوری، ۱۳۵۸، ص ۵۴۶-۵۴۷). هیچ پدیده‌ای بی‌نیاز از پدیدآورنده‌ای نیست. جهان پدیده است (حادث). پس جهان در پیدایش بی‌نیاز از پدیدآورنده (محدث) نیست. ذات باری تعالی قدیم است؛ زیرا اگر حادث باشد و قدیم نباشد، احتیاج به محدثی دارد، و محدث او نیز محتاج محدث دیگری است، تا بی‌نهایت، و آنچه تسلسل در آن باشد حاصل نشود مگر اینکه به محدثی قدیم منتهی گردد که همان ذات باری تعالی است (الجر و الفاخوری، ۱۳۵۸، ص ۵۴۸). غزالی شناخت خدا را برترین دانش می‌داند. غزالی مانند بیشتر دانشمندان مسلمان معتقد است: در پی گوهر خداوند نباید بود؛ زیرا گوهر باری تعالی از کجایی و چه گاهی منزّه است، چندی ندارد و بی‌چگونه است و عقل در چستی آن حیران مطلق است (رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۳۷).
۲. **جهان:** جهان‌شناسی غزالی متأثر از نگرش‌های هستی‌شناسی و خداشناسی اوست. وی هستی را پذیرفت. پس جهان پاره کوچک هستی و بارقه‌ای ناچیز از خورشید بی‌زوال قدرت خداوند است. جهان، برابر نهاد عالم و عالم جمله آفریدگان است، پس جهان اعم از ملک و اخص از هستی، یعنی آنچه هست و خدا نیست، جهان است (همان، ص ۴۷).

غزالی نظری هم به مثل افلاطون دارد و می‌گوید: بدان که دو عالم هست: یکی عالم روحانی و دیگر عالم

تن نیست. بدین‌روی، نیستی تن به نیستی نفس نمی‌انجامد. غزالی معتقد است: اصولاً مر به معنای نیستی انسان نیست، مر گسستن پیوند نفس با تن و بی‌بهره ماندن نفس از حواس و حرکات و تخیلات است (بختیاری نصرآبادی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۲۱۰). اصل بر این است که روح انسان آموزش‌پذیر است؛ زیرا دانش و حکمت اساساً در روح انسان موجود است. این دو مقوله از آغاز آفرینش در روح نهاده شده است و باید تلاش کرد تا به فعل درآیند؛ همچنان‌که برای بیرون آوردن آب باید کوشید و چاه زد (غزالی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰).

ب. مبانی معرفت‌شناسی

در بحث معرفت‌شناسی، غزالی از ابزار معرفت، منطوق، منشأ دانش و ماهیت معرفت و انواع آن سخن می‌گوید:

۱. **منطوق:** غزالی منطوق را «معیار العلم» نامیده است. فایده منطوق تحصیل علم است و فایده علم، نیل به سعادت ابدی است (فارابی، ۱۳۶۳، ص ۹۰-۹۲).

۲. **سببیت و قدر:** به تشخیص غزالی، اشکال واقعی حکما تمسک آنان به یک جهان‌بینی کاملاً جبری است و این موجب شده تا از هر چیز تبیینی موافق اصول طبیعت تحت عنوان «علت و معلول» عرضه کنند و هرگز به امکان وقوع فوق عادت یا امور فوق طبیعت معتقد نشوند. این امر غزالی را به تحلیل حاد و انتقادی از اندیشه فلاسفه در خصوص علیت رهنمود کرد. غزالی اظهار می‌دارد که هیچ‌گونه ضرورت و الزامی بین علت و معلول وجود ندارد و علت هر پدیده‌ای واحد نبوده، بلکه مرکب از تعداد نامحدودی عوامل دخیل است (شیخ، ۱۳۶۹، ص ۱۸۰-۱۸۱).

۳. **شناخت:** غزالی می‌گوید: علم از دو راه به دست می‌آید: اول. وحی و الهام. وحی از آن پیامبران است و با رحلت پیامبر اکرم ﷺ پایان یافت، و الهام از آن اولیاست و ادامه

جسمانی، یا عالم حسی و عقلی، و یا عالم علوی و سفلی (منظور همان عالم شهادت «محسوس» و عالم غیب، و مثل افلاطون است). و همه اینها در دو چیز نزدیک به هم هستند و اگر اختلافی هست در لفظ است (الجر و الفاخوری، ۱۳۵۸، ص ۵۵۹).

۳. **انسان:** هر فلسفه‌ای گذشته از مبانی هستی، خدا و جهان‌شناختی خود، باید مبانی انسان‌شناختی خود را نیز دقیقاً معلوم نماید. این امر، به‌ویژه در فلسفه تعلیم و تربیت، ضروری است؛ زیرا اصولاً انسان موضوع تعلیم و تربیت است و نگرش‌های انسان‌شناسانه هر فلسفه تربیتی، بنیادی‌ترین پی‌نهاد آن فلسفه به‌شمار می‌آید. آراء غزالی درباره انسان، از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: یکی آنکه خداوند انسان را به صورت و مثال خود خلق کرد، و دیگری اعتبار انسان به عنوان عالم صغیر که ریشه یونانی دارد. انسان مرکب از دو بخش متفاوت است: یکی جسم مظلم و کثیف که دستخوش کون و فساد است، و دیگری نفس که جوهری است بسیط، روشن، مدرک، فاعل، محرک و قسم آلات جسمانی (الجر، ۱۳۵۸، ص ۵۶).

غزالی نفس را جوهری مجرد می‌داند که آبشخور الهی دارد و به‌هیچ‌روی، متعلق به عالم ماده و اعراض نیست. وی سخن کسانی را که نفس را عرض و جسم می‌دانند، نادرست می‌خواند (غزالی، ۱۳۶۴، ص ۱۷-۲۷). از نظر غزالی، به یمن وجود روح یا نفس (فضیلت) است که انسان دارای گونه‌ای خداوارگی است و در ذات و صفات و افعال به خدا می‌ماند. به همین اعتبار، انسان در شناخت، اشرف مخلوقات است و تنها اوست که خردمند و خردورز است و به شرف شناخت خداوند مفتخر می‌گردد (رفیعی، ۱۳۸۱، ص ۵۸).

از نظر غزالی، حقیقت انسان، که همان نفس اوست، قائم به ذات و خود ایستاست و برای بودن و ماندن نیازمند

با توجه به اینکه غزالی برای کسب معرفت عقل، حس و شهود را لازم می‌داند، ولی در این میان، بیشترین اهمیت را به شهود (منطق آمیخته به دیانت) می‌دهد. او معرفت را به سه نوع تقسیم می‌کند: معرفت حسی، معرفت عقلی و معرفت ذوقی و کشفی. معرفت حسی به وسیله حواس ظاهری و باطنی صورت می‌گیرد و بر اثر آن محسوسات و معقولات به دست می‌آید. غزالی از اقسام مذکور، تنها معرفت عقلی را تغییرناپذیر می‌داند (گلستانی، ۱۳۵۰، ص ۳۹۱-۳۹۲). در معرفت ذوقی و کشفی، معرفت حق به وسیله قلب آدمی انجام می‌گیرد؛ زیرا قلب از عالم ملکوت است که بر اثر زهد و پارسایی و ریاضت و مجاهدت و گوشه‌گیری از خلق حاصل می‌شود تا دل را آماده تابش انوار حق کند (همان، ص ۳۹۴-۳۹۷). از کاوش در آثار غزالی برمی‌آید که وی مانند صاحب‌نظران امروزی، به تعریف مستقلی از «تعلیم و تربیت» نپرداخته است. اما با اندکی تسامح و از راه ترکیب و تحلیل گفته‌های او و بهره‌گیری از واژگان «تعلیم، تأدیب، تهذیب، تزکیه و ریاضت»، می‌توان کم و بیش به تعریفی از «تربیت» از دیدگاه وی دست یافت: «مربی باید اخلاق بد از آدمی (مربی) بستاند و بدور اندازد و اخلاق نیکو به جای آن نهد.» غزالی دست‌کم هشت بار در آثارش، «تعلیم و تربیت» را تعریف کرده است؛ مثلاً، در احیاء علوم‌الدین گفته است: تعلیم، زدودن نفوس مردم از خوی بد و رهنمود آنان به خوی نیک است. پی‌نهاد فلسفه آموزش از نگاه غزالی، تحقق سعادت انسان است. مراد از این سعادت، سعادت اخروی است. این سعادت بقای بی‌فناست، سعادت جاودان است (غزالی، ۱۳۷۶، ص ۱۹). تغییر رفتار هم جز با آموزش فراهم نمی‌شود. از این رو، کار آموزش از شریف‌ترین کارها به‌شمار می‌رود.

دارد و پایان نمی‌پذیرد. دوم. آموزش و یادگیری عادی و متعارف در مدارس (غزالی، ۱۹۹۴، ج ۵، ص ۱۱۲-۱۲۱).
 ۴. آموزش متعارف: این‌گونه آموزش و شناخت به یاری عقل و حواس صورت می‌بندد و از راه آن، عالم محسوس، که غزالی آن را «عالم شهادت» می‌نامد، شناخته می‌شود. آموزش به یاری معلم و با کمک حواس و عقل فراهم می‌آید. این راه و روش عرفی و شناخته شده شناخت در اختیار عموم است. غزالی از نظر تاریخی، معتقد است: این‌گونه شناخت آبشخور الهی دارد؛ یعنی در آغاز زندگی انسان برخی از مسائل به او الهام می‌شد تا بتواند خود را در طبیعت حفظ کند، آن‌گاه این الهامات به تدریج، شکل اکتسابی و جنبه آموزشی پیدا کرد.
 ۵. آموزش ربانی: از رهگذر آموزش ربانی، به طور مستقیم و بی‌واسطه انسانی معرفت به دست می‌آید. این‌گونه دانش از نگاه غزالی از دو راه حاصل می‌شود: راه تحصیل و آموزش از برون و فراگیری از راه تفکر درون. غزالی تفکر درونی را چونان تعلیم و تحصیل بیرونی می‌داند. غزالی آموزش ربانی را به دو گونه وحیانی و الهامی تقسیم می‌کند. او وحی را خاص پیامبران می‌داند که به کمال تهذیب نفس و تطهیر باطن رسیده‌اند و با تمام وجود متوجه خدایند و از او کسب معرفت می‌کنند. «الهام» گونه‌ای وحی و درخور نفوسی است که اندکی در تهذیب و طهارت نفس به پیامبران نزدیک شده‌اند. بنابراین، با توجه به مطالب فوق، طریقه کسب معرفت غزالی را می‌توان آمیزه‌ای از عقل‌گرایی و اعتقاد به اصالت تجربه دانست. به نظر غزالی، معرفت حقیقی معرفتی است که به وسیله آن، امر معلوم در نفس کاملاً کشف گردد و هیچ مشکلی باقی نماند (بختیاری نصرآبادی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۲۰۵).

ج. مبانی ارزش‌شناسی

غزالی در ارزش‌شناسی، از خلق حمیده و زیباشناسی سخن می‌گوید:

۱. زیبایی‌شناسی: غزالی به کتاب *جمهوریت افلاطون* روی آورده است و تقسیم قوای نفس را به قوه عاقله، غضبیه و شهویه از او اقتباس کرده، مانند افلاطون می‌گوید: «عدالت در توازن این قوا می‌باشد. حکمت حالتی برای نفس است که در همه کار صواب را از خطا تمیز دهد. پس حسن خلق به اعتدال قوه عقل و کمال حکمت و اعتدال قوه غضب و شهوت و اطاعت آنها از عقل و شرع برمی‌گردد، و این دو اعتدال بر دو وجه می‌باشد: یکی به وجود الهی و کمال فطری و دیگری به اکتساب این صفات به مجاهدت و ریاضت حاصل می‌شود.»

غزالی می‌گوید: در باطن آدمی نیز چهار رکن (قوه علم، قوه غضب، قوه شهوت و قوه اعتدال) است که باید همه از زیبایی برخوردار باشند، و چون این چهار رکن معتدل و متناسب گشتند، حسن خلق و کمال زیبایی آدمی حاصل می‌شود (الجر، ۱۳۵۸، ص ۵۹۲-۵۹۳). پس ارزش‌شناسی در نظر غزالی، مانند افلاطون و ارسطو عبارت است از: اعتدال و میانه‌روی قوایی که در وجود آدمی است و این قوا باید در خدمت عقل و شرع آدمی باشد تا او را به کمال حکمت برساند.

۲. اخلاق: غزالی می‌گوید: «خلق» عبارت است از: هیأتی که در نفس راسخ است و افعالی در کمال سهولت و آسانی بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر شود؛ مثلاً، چه بسا کسی که خلق سخاوت دارد، ولی به کسی نمی‌بخشد و کسی خلقش بخل باشد، ولی بذل و بخشش دارد (الجر، ۱۳۵۸، ص ۵۹۵-۵۹۱).

۳. ملاک فعل اخلاقی: غزالی می‌گوید: صرف وجود خوبی و بدی ربطی به اخلاقی بودن رفتار انسان ندارد. وی

سرانجام نتیجه می‌گیرد که آنچه اخلاق است و رفتار را اخلاقی می‌کند، همان حالت نفسانی و ثابتی است که افراد را به فعل و ترک وامی‌دارد. به عبارت دیگر، رفتار هنگامی اخلاقی است که جزء شاکله و شخصیت فرد شده باشد (رفیعی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰).

۴. فضایل اخلاقی: غزالی اصول فضایل اخلاقی را حکمت، شجاعت، عفت و عدالت می‌داند. او در شرح خاستگاه و تقسیمات فرعی این فضایل، از اخلاق یونانی متأثر است. غزالی هر فضیلت را حد وسط میان افراط و تفریط می‌داند و معتقد است: اسلام به رعایت حد وسط و اعتدال در امور فراخوانده است (همان). غزالی با رویکردی ارزشی، آنچه را گران‌مایه و خواستنی است به مطلوب بالذات (رؤیت خداوند)، مطلوب بالغیر و بالذات (سلامتی و تندرستی)، و مطلوب بالغیر (ثروت) تقسیم می‌کند (غزالی، ۱۳۶۴، ص ۷۲). براین اساس، می‌توان اهداف نهایی را به «مطلوب بالذات» و اهداف میانی را به «مطلوب بالذات و بالغیر» و اهداف جزئی را به «مطلوب بالغیر» تعبیر نمود. غزالی معتقد است: از راه تربیت می‌توان در پی ایجاد، تغییر و یا تثبیت معرفت (شناخت)، حال (صفات)، و عمل (رفتار) در منزل برآمد. می‌توان گفت: از نگاه وی، هدف‌های میانی شامل هدف‌های شناختی، هدف‌های صفاتی و هدف‌های رفتاری است (همان، ص ۳۳۶).

الف. هدف‌های شناختی: (۱) شناخت نفس: غزالی شناخت نفس را مقدمه و کلید شناخت رب می‌خواند. (۲) شناخت خداوند؛ (۳) شناخت جهان؛ (۴) شناخت علوم (علم‌آموزی)؛ (۵) شناخت دین و علوم دینی (غزالی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۱۰؛ همو، ۱۹۹۴، ص ۱۵-۲۲). سعادت در پیروی محض از رسول خدا ﷺ است (غزالی، ۱۳۶۲، ص ۸۳).
ب. هدف‌های صفاتی: شامل تهذیب نفس، تکمیل

بررسی، مقایسه و ارزیابی

براساس آنچه گذشت، بحث مقایسه مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی فارابی و غزالی را می‌توان در دو بخش با عنوان «شباهت‌ها» و «تمایزها» ارائه کرد:

اول. شباهت‌ها

۱. در نظام فکری فارابی، تمام موجودات وجود خود را از خداوند دریافت می‌کنند. به نظر وی، از آنجا که مقصود انسان رسیدن به سعادت است، لازم است در مسیر صحیح تعلیم و تربیت قرار گیرد. در نظام فکری غزالی، خداوند فعال مایشاء جهان و همه چیز از اوست و مبانی انسان‌شناختی، به‌ویژه در فلسفه تعلیم و تربیت، ضروری است. نگرش‌های انسان‌شناسانه هر فلسفه تربیتی، بنیادی‌ترین پی‌نهاد آن فلسفه به‌شمار می‌آید.

۲. از نظر فارابی، انسان موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی است و روحش اشرف از بدن اوست. غزالی درباره انسان معتقد است که انسان مرکب از دو چیز مختلف، یکی جسم مظلم و کثیف، و دیگری نفس است که جوهری بسیط و روشن دارد.

۳. فارابی معتقد است: برای نیل به مرحله کسب فیض از عقل فعال، جان و روح فرد نیز باید تهذیب شود؛ و برای درک آن معارف نیز نظام تعلیم و تربیت باید آمادگی جسمی و روحی را در انسان (متربی) به وجود آورد. از نظر غزالی، به یمن وجود روح یا نفس (فضیلت) است که انسان دارای گونه‌ای خداوارگی است. از این رو، وی تهذیب جسم و روح را لازم می‌داند. غزالی با تقسیم کمال به جسمی و نفسی اشاره می‌کند که آدمی ناتوان و پرکاستی است. پس باید از راه پرورش درست، جسم متربی را پرورش داد و تقویت کرد تا کمال پذیرد.

۴. هدف اصلی تعلیم و تربیت فارابی در ارتباط با

نفس، تعالی اخلاقی و رشد و کمال جسم می‌شود. غزالی برای تهذیب نفس می‌گوید: باید نیروی تفکر، غضب و شهوت مهار و پیراسته شوند تا در اثر تهذیب، تفکر به مرتبه حکمت داده شود و به پسندیده‌ها رو کند (غزالی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۸).

غزالی به رشد و کمال جسم، اشاره می‌کند که آدمی ناتوان و پرکاستی، اما کمال‌پذیر زاده می‌شود. پس باید از راه پرورش درست، جسم متربی را پرورش داد و تقویت کرد تا کمال پذیرد؛ چراکه تن ابزار دل است و دل را برای شناخت خداوند آفریده‌اند (غزالی، ۱۳۶۴، ص ۵۰).

ج. هدف‌های رفتاری: از جمله مصادیق رفتاری که غزالی بدان اشاره کرده، تحقق ملکه‌های رفتاری در متربی است. هدف‌های جزئی: یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تعیین‌کننده هدف‌های جزئی در نظام تربیتی مطمح‌نظر غزالی، حوزه معاش فردی و اجتماعی است؛ یعنی آموزش مشاغل گوناگون که لازمه زندگی انسان و شرط بقای جامعه است (همان، ص ۲۲۵-۲۲۶).

۵. تربیت اجتماعی: سعادت اخروی مطلوب، پیوندی ناگسستنی با جامعه دنیایی دارد و اسباب و وسایلش در اینجا فراهم می‌شود. این نکته‌ای است که می‌طلبد آموزش با نیازهای جامعه پیوندی تنگاتنگ داشته باشد، به گونه‌ای که کسانی باشند که در راه تحقق زندگی اجتماعی بکوشند که نیازهای زندگی دنیایی در آن فراهم باشد و با قوانین فطرت سازوار افتد و مردم در آنچه می‌کنند، امر خداوند و راهنمایی‌های او را رعایت کنند. انسان‌ها در سرشت خویش اجتماعی‌اند و برای فراهم آوردن اسباب زندگی، نیازمند همکاری و تعاون با یکدیگرند (کیلانی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۰). در این میان، وظیفه آموزش، آماده کردن مردم برای مشارکت در تحقق زندگی اجتماعی است (غزالی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۴).

شاکله و شخصیت فرد شده باشد و آن تحقق ملکه‌های رفتاری در مرتبه است.

۹. *فارابی* فعلی را جمیل یا خیر می‌داند که مفید به حد وسط و به دور از افراط و تفریط باشد. افراط و تفریط برای نفس و جسم هر دو زیان‌بار است. *غزالی* نیز هر فضیلت را حد وسط میان افراط و تفریط می‌داند و معتقد است: اسلام به رعایت حد وسط و اعتدال در امور فراخوانده است.

۱۰. *فارابی* اخلاق را تغییرپذیر می‌داند و آن را (جمیل یا قبیح) اکتسابی می‌شمارد و معتقد است: انسان خلقی را که ندارد، می‌تواند کسب کند، و اگر خلقی به دست آورده است، می‌تواند آن را دگرگون سازد. *غزالی* معتقد است: آنچه اخلاق است و رفتار را اخلاقی می‌کند همان حالت نفسانی و ثابتی است که فرد را به فعل و ترک وامی‌دارد. از راه تربیت می‌توان در پی ایجاد، تغییر و یا تثبیت معرفت (شناخت)، حال (صفات)، عمل (رفتار) در انسان برآمد.

دوم. تمایزها

۱. *فارابی* فیلسوف و مربی مسلمان است. مهم‌ترین محور شکل‌دهنده افکار او اسلام است. *غزالی* هم بیشتر به مسائل دینی توجه کرده است. ولی از ویژگی‌های اندیشه *فارابی*، نزدیک ساختن مبانی فلسفه به دین، یا حکمت به شریعت است، ولی *غزالی* برای دفاع از شریعت فلسفه را طرد کرده است. مراتب وجود در فلسفه *فارابی*، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که از سبب اول (واجب‌الوجود) شروع می‌شود و به «قمر» پایان می‌یابد که در رأس آن، خداوند قرار دارد. ولی *غزالی* تصریح می‌کند که هرچه از طبیعت به عالم معنا و ملکوت نزدیک‌تر می‌شویم، حیثیت نوری پدیده‌ها را شدیدتر و اصیل‌تر می‌یابیم تا در نهایت، در گام آخر، به نوری می‌رسیم که علت صرف و ذات واجب است

معرفت‌شناسی، هدایت فراگیر از مرحله عقل بالقوه به مرحله عقل فعال و تعالی اخلاقی و رشد و کمال جسم است. *غزالی* معتقد است: باید از راه پرورش درست، جسم مرتبه را پرورش داد و تقویت کرد تا کمال پذیرد.

۵. *فارابی* حواس ظاهری و باطنی را منبع آغازین معرفت می‌داند و تصریح می‌کند: از طریق حواس، انسان معارف را تحصیل می‌کند و ادراک کلیات هم به وسیله احساس جزئیات به دست می‌آید. *غزالی* نیز معتقد است: معرفت حسی به وسیله حواس ظاهری و باطنی صورت می‌گیرد و بر اثر آن محسوسات و معقولات به دست می‌آید.

۶. *فارابی* درباره تلاش انسان برای تخلق به اخلاق نیک و نیل به سعادت، معتقد است: انسان باید در مسیر صحیح تعلیم و تربیت و کسب معرفت قرار گیرد و کمال بالقوه خود را به فعل رساند. اما *غزالی* معتقد به جایگاه مهم علم اخلاق و ضرورت تحصیل آن برای همه است و پی‌نهاد فلسفه آموزش از نگاه *غزالی*، تحقق سعادت انسان است تا او را به کمال حکمت برساند.

۷. معرفت اشراقی به نظر *فارابی*، بر کشف و شهود و ذوق عرفانی مبتنی است از طریق نور الهی که خداوند در قلوب اولیای خویش وارد می‌کند. *غزالی* هم در خصوص معرفت ذوقی و کشفی می‌گوید: معرفت حق به وسیله قلب آدمی صورت می‌گیرد و دل آماده تابش انوار حق می‌شود. به نظر *فارابی*، هرگاه استعداد طبیعی گرایش به سوی افعال نیکو داشته باشد و آن افعال تکرار شود، آن ویژگی‌های ایجادشده به واسطه عادت را «فضیلت» گویند.

۸. *فارابی* در تعریف اخلاق، عملی را اخلاقی (خوب یا بد) می‌داند که به صورت ملکه درآمده باشد. *غزالی* هم می‌گوید: آنچه اخلاق است و رفتار را اخلاقی می‌کند همان حالت نفسانی و ثابتی است که فرد را به فعل و ترک وامی‌دارد؛ یعنی رفتار هنگامی اخلاقی است که جزو

زیبایی برخوردار باشند و چون این چهار رکن معتدل و متناسب گشتند، حسن خلق و کمال زیبایی آدمی حاصل می‌شود. ۶. از نگاه فارابی، معرفت حقیقی همان معرفت عقلی است که در همهٔ زمان‌ها صادق و یقینی است. ولی به نظر غزالی، معرفت حقیقی معرفتی است که به وسیلهٔ آن، امر معلوم در نفس کاملاً کشف گردد و هیچ مشکلی باقی نماند. ۷. سعادت در نظر فارابی، صعود انسان به سوی خالق جهان است. ولی در نظام فکری غزالی، یکی از واژه‌های قریب «سعادت»، واژهٔ «کمال» است که فهم معنای آن ما را در فهم معنای «سعادت» کمک می‌کند. ۸. فارابی بر این باور است که رسیدن به خیر افضل و کمال نهایی از کوچک‌ترین جامعهٔ کامل، یعنی مدینه آغاز می‌شود؛ زیرا مدینه، که جامعهٔ کامل کوچک است، نخستین جامعهٔ انسانی است که سعادت انسان را تأمین می‌کند. «مدینهٔ فاضله» مدینه‌ای است که هدفش سعادت واقعی اهالی است و شهروندان آن به کمالات و لذاتی برتر از دیگران می‌رسند. ولی در نظام فکری غزالی، مدینهٔ فاضله‌ای دیده نشده است. وی می‌گوید: انسان به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را تأمین کند و به زندگی خود ادامه دهد. سعادت اخروی پیوندی ناگسستنی با جامعهٔ دنیایی دارد. بدین‌روی، نیازمند همکاری با یکدیگرند و می‌طلبند آموزش با نیازهای جامعه پیوندی تنگاتنگ داشته باشد.

نقد و بررسی

از ویژگی‌های خوب اندیشهٔ فارابی، نزدیک ساختن مبانی فلسفه به دین، یا حکمت به شریعت است. ولی در فلسفهٔ او، مراتب وجود، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که از سبب اول (واجب‌الوجود) شروع می‌شود و به «قمر» پایان می‌یابد. به نظر می‌رسد این ساختار گویا و قانع‌کننده نیست؛ زیرا ساختار سلسله‌مراتبی که فارابی بیان داشته

«نورالانوار» و وجود خدا به عنوان غایت نهایی عالم است. ۲. از نظر فارابی، در فطرت هیچ انسانی از ابتدای آفرینش او، کمال وجود ندارد، بلکه برای ظهور کمالات نیرویی لازم است که کمال او با جدایی از ماده به تحقق می‌رسد، ولی به نظر غزالی، «سعادت» رسیدن نفس انسان به کمال وجود است، به جایی که دیگر برای قوام خود نیازمند ماده و بدن نباشد.

۳. برترین مرتبهٔ معرفت انسان در نظر فارابی، شناخت خداوند است. در این مرحله است که فرد به سعادت می‌رسد. هرچند غزالی هم شناخت خدا را برترین دانش می‌داند، ولی معتقد است: در پی گوهر خداوند نباید بود؛ زیرا گوهر باری تعالی از کجایی و چه‌گاهی منزله است، چندی ندارد و بی‌چگونه است و عقل در چیستی آن حیران مطلق است. غزالی شناخت نفس را مقدمه و کلید شناخت رب می‌خواند. وی با وحدت وجود، یعنی یگانگی خدا و عالم مخالف بوده، معتقد است: خداوند همه چیز است و وجودی حقیقی جز او نیست؛ بقیه سایه‌ای از وجودند.

۴. در نزد فارابی کسب شناخت سلسله‌مراتبی (فطری، حسی، عقلی و شهودی) دارد که نازل‌ترین مرحلهٔ آن، معارف فطری، و بالاترین مرحلهٔ آن معرفت عقلانی و شهودی است. ولی غزالی برای کسب معرفت، عقل، حس و شهود را لازم می‌داند و در این میان، بیشترین اهمیت را به شهود (منطق آمیخته به دیانت) می‌دهد. بنابراین، گسترهٔ ابزار معرفت‌شناختی این دو متفکر متفاوت است.

۵. به نظر فارابی، آنچه انسان را به سعادت می‌رساند افعال نیکوست و افعال از فضایل نشئت می‌گیرند. ولی از نظر غزالی، در باطن آدمی نیز چهار رکن (قوهٔ علم، قوهٔ غضب، قوهٔ شهوت و قوهٔ اعتدال) است که باید همه از

شدیدتر و اصیل‌تر می‌یابیم، تا در نهایت، در گام آخر، به نوری می‌رسیم که علت صرف و ذات واجب است «نورالانوار» و خداوند فعال مایشاء جهان که همه چیز از او ناشی می‌شود. خداوند را نمی‌توان دید؛ او در ۷۰ پرده پوشیده شده است، و اگر این پرده‌ها هم برافتند شدت نور وجود او عالم را می‌سوزاند. استنباط می‌شود غزالی نه تنها به نتیجه نور حقیقی روشن اشاره نکرده، بلکه به نوعی عقول ده‌گانه فارابی را (که غیرمادی هستند) در قالب گام از طبیعت تا عالم معنا و ملکوت بیان کرده و خداوند را در ۷۰ پرده پوشانده که گام آخر «نورالانوار» است. ولی این موضوع ابهاماتی را به وجود می‌آورد که آیا تا نورالانوار افلاک، آسمان‌ها و عوالم دیگری هست یا خیر؟ و اگر هست، رابطه آنها با انسان، جهان و خداوند چگونه است؟ از نظر فارابی، در فطرت هیچ انسانی از ابتدای آفرینش او کمال وجود ندارد، بلکه برای ظهور آنها نیرویی لازم است که کمال او با جدایی از ماده به تحقق می‌رسد. به نظر غزالی نیز «سعادت» رسیدن نفس انسان به کمال وجود است، به جایی که دیگر برای قوام خود، نیازمند ماده و بدن نباشد. در این رابطه، سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا در فطرت پیامبران، از ابتدا کمال وجود نداشته و هدایت پیامبران چگونه بوده است؟ آیا انسان در جهان مادی به کمال نمی‌رسد؟ و آیا دنیا مزرعه آخرت نیست؟ و آیا حتماً باید روح از بدن جدا شود که به کمال برسد؟ در این زمینه گفته می‌شود: با نظریه شناخت این دو اندیشمند تناقض دارد که برای معرفت انسان غایت و نهایی قایل است و آن غایت همان نیل به سعادت است. معرفت و کسب شناخت نزد فارابی، سلسله‌مراتبی دارد که بالاترین مرحله آن «معرفت عقلانی و شهودی» است. او بر این باور است که اگر فیض عقل فعال علاوه بر ناطقه به قوه متخیله نیز افزوده شود، او نبی و

اولاً، ساختاری طولی است و رابطه مستقیم مخلوقات با خداوند را نادیده می‌گیرد. فارابی به جهان ماورای قمر و جهان مادون قمر (جهان مادی) اشاره می‌کند که عقل فعال پیونددهنده میان این دو جهان است و فیض مداوم الهی از مجرای عقل فعال افراشته می‌شود. ثانیاً، از عقل کل (واجب‌الوجود) یا سبب اول به خداوند یاد می‌شود که مبدأ خلق و صدور فیض به موجودات است. از سوی دیگر، هر کدام از عقول ده‌گانه سبب عقل بعدی و برای آن واجب‌الوجود می‌شود و خود را فلکی به وجود می‌آورد، و در نهایت، عقل دهم هم فلک نهم کره قمر را به وجود می‌آورد که این مطالب گویای آن است که هر کدام از عقول ده‌گانه خدای فلک خاصی و سببی برای عقول پایین‌تر خود هستند. این مطلب با گفته فارابی، که همه موجودات وجود خود را از خداوند دریافت می‌کنند تناقض دارد و نوعی خدایگان را تداعی می‌کند.

غزالی تصریح می‌کند که هرچه از طبیعت به عالم معنا و ملکوت نزدیک‌تر می‌شویم حیثیت نوری پدیده‌ها را شدیدتر و اصیل‌تر می‌یابیم تا در نهایت، در گام آخر به نوری می‌رسیم که علت صرف و ذات واجب است. در اینجا، غزالی نگفته است که آیا هرچه به عالم ملکوت نزدیک می‌شویم، افلاکی هست یا خیر؟ در این رابطه، به نظر می‌رسد غزالی نظریه فارابی را در خصوص هستی‌شناسی قبول داشته، ولی می‌خواسته است مهندسی مجدد انجام دهد؛ زیرا برعکس فارابی، از پایین رو به بالا عالم را می‌کاود. وی وجود را از بدیهیات می‌داند که حقیقت آن فطری و بی‌نیاز از تعریف است. ثانیاً، می‌خواهد ماهیت از طبیعت تا خداوند را بیان دارد تا معلوم کند در این میان، نور حقیقی کدام است؟ اما در رابطه با این، تصریح می‌کند: هرچه از طبیعت به عالم معنا و ملکوت نزدیک‌تر می‌شویم حیثیت نوری پدیده‌ها را

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گذشت، در خصوص مبانی فلسفی اندیشه‌های تربیتی فارابی و غزالی باید گفت: هر دوی آنان در مبانی اندیشه‌های تربیتی خود، مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی را سه‌گونه تبیین کرده‌اند:

۱. در خصوص ارتباط بین هستی‌شناسی با تعلیم و تربیت در نظام فکری فارابی، تمام موجودات وجود خود را از خداوند دریافت می‌کنند و او با فیض خود، وجودشان را افاضه می‌نماید و نظم و هماهنگی موجود در جهان را در ذهن انسان دنبال می‌کند که برای رسیدن به این هدف، وی به تعلیم و تربیت انسان معتقد است. از نظر فارابی، از آنجاکه مقصود انسان رسیدن به سعادت است، برای رسیدن به این مقصود مهم، نیازمند شناخت عوامل و وسایط است. بنابراین، لازم است در مسیر صحیح تعلیم و تربیت قرار گیرد.

۲. اما در خصوص رابطه تعلیم و تربیت فارابی با معرفت‌شناسی وی، برای نیل به مرحله کسب فیض از عقل فعال، جان و روح فرد باید تهذیب شود. برای درک آن معارف نیز نظام تعلیم و تربیت باید آمادگی جسمی و روحی را در مرتبه بوجود آورد.

۳. در ارتباط میان تعلیم و تربیت فارابی و ارزش‌شناسی وی، رسیدن به سعادت برای انسان در گرو رفتار صحیح، و انجام رفتار صحیح نیازمند شناخت آن است و شناخت آن به شناخت سعادت مربوط می‌شود. با توجه به دیدگاه فارابی درباره تلاش انسان برای تخلق به اخلاق نیک و نیل به سعادت، او باید در مسیر صحیح تعلیم و تربیت و کسب معرفت قرار گیرد و کمال بالقوه خود را به فعل رساند. مهم‌ترین اهداف تربیت اخلاقی عبارت است از: شناخت و ایمان به خدا، سعادت، تفکر و تأمل، تعقل و اعتدال برخی از اصول و روش‌های به‌دست‌آمده از این دیدگاه.

منذر خواهد بود، و این انسان در کامل‌ترین مراتب انسانیت قرار خواهد گرفت. از این رو، نتیجه می‌گیریم که پیامبران بدون آنکه روح از بدنشان جدا شود به کمال رسیده‌اند.

در خصوص فلسفه و حمله غزالی بر فیلسوفان مسلمان قبل از خود و اختلافاتی که بر سر فیلسوف بودن یا نبودن او مطرح است، نکاتی قابل توجه است: غزالی به عنوان فقیه، متفکر، متکلم اشعری و از ائمه مشهور شافعی بود و خواجه نظام‌الملک او را به خود نزدیک ساخت و در سال ۴۸۴ تدریس در مدرسه «نظامیه» بغداد را به او داد. در آن فضای سیاسی حاکم و در مقام رهبر تعصبات مذهبی اهل سنت، او نمی‌توانست و غرورش اجازه نمی‌داد در مقابل مکتب فارابی فیلسوف شیعه و مؤسس فلسفه اسلامی، که وضعیت سیاسی - اجتماعی عصر خود را رضایت‌بخش نمی‌دانست و به فکر اصلاح برآمد و طرح «مدینه فاضله» را ارائه داد، سر تعظیم فرود آورد. همچنین نمی‌توانست از منطق فلسفه فارابی به آسانی بگذرد. بدین‌روی، بین قبول اندیشه‌های فارابی و خواسته‌های خواجه نظام‌الملک سرگردان بود. علاوه بر این، دوست داشت نام و نشان مستقلی داشته باشد. به همین سبب، از موضع مخالف و از در حمله به فارابی و شاگردان مکتب او وارد گردید. با این وصف، اگر در مبانی اندیشه‌های فلسفی غزالی و تشابهات و تمایزات آن با فلسفه فارابی دقت کنیم، نتیجه می‌گیریم که غزالی مبانی فلسفی اندیشه‌های فارابی را قبول داشته و در چارچوب اندیشه‌های او، افاضه فیض و در نهایت، با تغییراتی اندیشه‌های خود را ارائه داده است و با در اختیار داشتن قدرت حاکمان و علمای متعصب مخالف شیعه، مورد حمایت قرار گرفته است. در نهایت، از جمع‌بندی مطالب فوق نتیجه گرفته می‌شود که غزالی مقلد فلسفه فارابی و شاگرد مکتب او بوده است.

منابع

- ابن ابی‌یعلی، محمد، ۱۹۵۲، *طبقات الحنابلة*، تصحیح محمد حامد الفقی، القاهرة، دارالمصر.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۳۴۷ق، *تبيين كذب المفتري في ما نسب الى الامام ابي الحسن العسکری*، دمشق، مکتبة القدسی.
- الجر، خليل و حنا الفاخوری، ۱۳۵۸، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، خوارزمی.
- بختیاری نصرآبادی، حسنعلی و همکاران، ۱۳۸۶، «درآمدی بر تعلیم و تربیت و مبانی آن از دیدگاه غزالی»، *تربیت اسلامی*، سال دوم، ش ۴، ص ۱۹۴-۲۱۷.
- داوری اردکانی، رضا، ۱۳۷۴، *فارابی*، تهران، طرح نو.
- دبور، ت و ت، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه عباس شوقی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- رفیعی، بهروز، ۱۳۸۱، *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۹۲، *مربیان بزرگ مسلمان*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شیخ، سعید، ۱۳۶۹، *مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی*، ترجمه مصطفی محقق داماد، تهران، خوارزمی.
- غزالی، محمد، ۱۳۶۴، *احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۹۹۴، *الرسالة اللدنیة (مجموعه رسائل)*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ۱۳۶۳، *خودآموز حکمت مشاء* (ترجمه مقاصد الفلاسفه)، ترجمه محمد خزائلی، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۹۹۴، *روضه الطالبین و عده السالکین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ۱۴۱۴ق، *معراج السالکین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ۱۳۶۸، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۷۶، *میزان العمل*، ترجمه علی اکبر کسمایی، چ دوم، تهران، سروش.
- فارابی، ابونصر، ۱۹۹۱، *آرا اهل المدینة الفاضله*، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت، دارالمشرق.
- _____، ۱۳۷۷، *آراء اندیشمندان مسلمان درباره تربیت و مبانی آن*،

۴. در خصوص ارتباط میان هستی‌شناسی با تعلیم و تربیت غزالی، خداوند فعال مایشاء جهان و همه چیز از اوست. غزالی شناخت خدا را برترین دانش می‌داند و جهان پاره کوچک هستی و بارقه‌ای ناچیز از خورشید بی‌زوال قدرت خداوند است. هر فلسفه گذشته از مبانی هستی، خدا و جهان‌شناسی خود، باید مبانی انسان‌شناختی خود را نیز دقیقاً معلوم نماید. این امر به‌ویژه در فلسفه تعلیم و تربیت، ضروری است؛ زیرا اصولاً انسان موضوع تعلیم و تربیت است و نگرش‌های انسان‌شناسانه هر فلسفه تربیتی، بنیادی‌ترین پی‌نهاد آن فلسفه به‌شمار می‌آید.
۵. در خصوص ارتباط میان معرفت‌شناسی و تعلیم و تربیت، از نظر غزالی، وجود روح یا نفس انسان دارای گونه‌ای خداوارگی است. اصل بر این است که روح انسان آموزش‌پذیر است؛ زیرا دانش و حکمت اساساً در روح انسان موجود است. وی معتقد به جایگاه مهم علم اخلاق و ضرورت تحصیل آن برای همه است. انسان از دو راه می‌تواند شناخت به دست آورد: آموزش ربّانی و آموزش و یادگیری عادی و متعارف در مدارس.
۶. در زمینه ارتباط میان تعلیم و تربیت غزالی و ارزش‌شناسی وی، از نظر غزالی حسن خلق آدمی به اعتدال قوه عقل و کمال حکمت و اعتدال قوه غضب و شهوت و اطاعت آنها از عقل و شرع برمی‌گردد تا او را به کمال حکمت برساند و این دو اعتدال بر دو وجه است: یکی به وجود الهی و کمال فطری، و دیگری به اکتساب این صفات به مجاهدت و ریاضت حاصل می‌شود. غزالی می‌گوید: آنچه اخلاق است و رفتار را اخلاقی می‌کند همان حالت نفسانی و ثابتی است که فرد را به فعل و ترک وامی‌دارد؛ یعنی، رفتار هنگامی اخلاقی است که جزو شاکله و شخصیت فرد شده باشد. غزالی معتقد است: از راه تربیت می‌توان در پی ایجاد، تغییر و تثبیت معرفت (شناخت)، حال (صفات)، عمل (رفتار) در انسان برآمد.

- تهران، سمت.
- ، ۱۳۶۴، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، ج دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ، ۱۹۶۴، *السیاسة المدنیة*، تحقیق فوزی متری نجار، بیروت، مطبعة الكاثولیکیه.
- ، ۱۹۸۷، *رسالة التنبيه على السبيل السعاده*، تحقیق سبحان خلیفا، عمان، كلية الادب.
- ، ۱۳۷۱، *سیاست مدینه*، ترجمه سیدجعفر سجادی، ج دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ، ۱۹۹۶، *فصوص الحکم*، تحقیق محمدامین الخانجی، مصر، مطبعة السعاده.
- ، ۱۹۷۱، *فصول منتزعه*، تحقیق فوزی متری نجار، بیروت، دارالمشرق.
- ، ۱۳۷۴، *فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران، سمت.
- ، ۱۴۱۲ق، *التنبيه على سبيل السعاده*، تحقیق جعفر آل یاسین، تهران، حکمت.
- ، ۱۴۰۵ق، *فصول منتزعه*، تحقیق فوزی متری نجار، ج دوم، تهران، مکتبه الزهراء علیها السلام.
- کاوندی، سحر، ۱۳۹۰، «میانی اندیشه های تربیتی فارابی»، *معرفت اخلاقی*، سال سوم، ش ۹، ص ۴۵-۶۴.
- کیلانی، ماجد عرسان، ۱۳۸۷، *سیر آرای تربیتی در تمدن اسلامی*، ترجمه بهروز رفیعی، ج دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- گلستانی، هاشم، ۱۳۵۰، *فلسفه اسلامی از آغاز تا دوران حاضر*، اصفهان، مشعل.
- مذکور، ابراهیم، ۱۳۶۲، *فارابی؛ تاریخ فلسفه در اسلام*، به کوشش م.م. شریف، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۰، *اندیشه سیاسی فارابی*، قم، بوستان کتاب.
- میرزاحمدی، محمدحسن، ۱۳۸۴، *فارابی و تعلیم و تربیت*، تهران، یسپرون.
- ناظرزاده کرمانی، فرناز، ۱۳۷۷، *فلسفه سیاسی فارابی*، تهران، الزهراء.